

رساله‌ای در باب معیت خداوند با بندگان از نظر جلال‌الدین دوانی و غیاث‌الدین دشتکی

* سحر کاوندی

** محسن جاهد

چکیده

مقاله حاضر بیان سؤال و جواب است بین دوانی و پسرش سعدالدین اسعد در مورد تعارض آیه «و هو معکم اینما کنتم» با حدیث نبوی «کان الله و لم یکن معه شی و الآن کماکان» و در نهایت، نقد و بررسی غیاث‌الدین دشتکی در خصوص پرسش و پاسخ مذکور.

ابتدا سعدالدین اسعد در مورد تعارض آیه و حدیث مذکور از پدر خود سؤال می‌کند، اما دوانی این منافات را به طور کلی منتفی می‌داند، از آنجایی که پاسخ دوانی به نظر فرزندش قانع‌کننده نبوده، سؤال و جواب به نحو دیگری ادامه می‌یابد. در نهایت غیاث‌الدین دشتکی در مقام نقد و بررسی، نه سؤال را سؤالی اساسی و نه پاسخ را پاسخی درخور می‌داند.

کلیدواژه: جلال‌الدین دوانی، سعدالدین اسعد، غیاث‌الدین دشتکی، معیت خداوند.

جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی از فیلسوفان و متکلمان بزرگ مکتب شیراز در سال ۸۳۰ ه. در "دوان" از توابع کازرون به دنیا آمد. وی کسب علم و دانش را نزد پدر خود سعدالدین صدیقی دوانی که از شاگردان میرسید شریف جرجانی بود، آغاز کرد و سپس از محضر بزرگان آن دوره برای تحصیل مراتب عالی به بهره برد.^۱

Email: drskavandi@yahoo.com

*. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه زنجان.

Email: mohsenjahed@yahoo.com

** استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه زنجان.

دوانی در دوره حدوداً هشتاد ساله (۸۳۰-۹۰۸ ه.ق) زندگی خود تألیفات، آثار و رسائل علمی فراوانی را از خود برجای گذاشت که تعداد آنها را بیش از نود اثر ذکر کرده‌اند،^۲ اما آنچه موجب شهرت و امتیاز و برجستگی شخصیت وی می‌گردد، استقلال فکری، نوآوری و خلاقیت اوست، نه کثرت تصانیف و فراوانی تألیفات او.

اندیشه‌های فلسفی جلال‌الدین دوانی از سوی اندیشمندان رقیب و معاصرش مورد نقد و انتقاد قرار می‌گرفت. از جمله این افراد معاصر نامدار وی، سید صدرالدین دشتکی معروف به "سید سند" بود. محصول این رقابت علمی که مجموعه ردیه‌های این دو فیلسوف بزرگ بر اندیشه‌های یکدیگر است، بالغ بر چند جلد بوده و به عنوان طبقات جلالی یا طبقات صدری معروف شده است.^۳

دوانی در فلسفه دارای آراء و اندیشه‌های بدیعی است که از جمله آنها می‌توان به نحوه تبیین نسبت معلول به علت اشاره کرد، از نظر او معلول، ذاتی مابین با ذات علت نیست، بلکه شأنی از شوون، وجهی از وجوه، و حیثیتی از حیثیات علت است.^۴

وی در پرتو چنین تحلیلی به دو نتیجه مهم دست می‌یابد: الف) در جهان هستی، ذوات متعدّد نیست، بلکه ذات واحدی است که صفات متعدّد دارد.^۵ ب) معلول، معدوم نمی‌شود و زوال معلول در حقیقت، ظهور علت به شکلی دیگر است.^۶

جلال‌الدین زمان و حوادث منطبق بر آن را به طور یکجا و مجموعی اعتبار کرده و معتقد است در این اعتبار وحدانی و مجموعی است که وجهی از وجوه و شأنی از شوون علت اولی شناخته می‌شود.^۷

سپس با استفاده از اصول مذکور به حلّ معضل علم الهی به امور جزئی و متغیر پرداخته و از آن رهگذر، دو مسأله فلسفی و کلامی را نیز حلّ می‌کند: الف) کیفیت وجود حوادث و زوال آنها.^۸ ب) سرّ نسخ و حقیقت آن.^۹

دوانی مسأله «حدوث دهری» را برای اولین بار در کتاب نور الهدایه طرح کرده و در تعریف آن چنین می‌گوید: «حدوث دهری عبارت است از فعلیت ماهیت بعد از عدم واقعی که متصف به کمیت نباشد.»^{۱۰} و بیان می‌دارد که «در اطلاقات حکماء و متکلمین لفظ حدوث بر سه معنی است: حدوث ذاتی، حدوث دهری و حدوث زمانی.»^{۱۱}

به نظر می‌رسد حکیم یا فیلسوفی پیش از او سخنی از حدوث دهری به میان نیاورده و طرح مسأله حدوث دهری از ابتکارات دوانی باشد. آنچه در بین فلاسفه و حکماء مشهور است آن است که چنین مسأله‌ای برای اولین بار توسط میرداماد طرح شده است.

اما آیا حدوث دهری میرداماد دقیقاً همان معنایی است که محقق دوانی بیان داشته است، یا معنایی متفاوت با آن دارد، بحثی است که نیازمند پژوهشی مستقل است. غیاث‌الدین منصور دشتکی فرزند بزرگ و وارث منصب علمی صدرالدین محمد دشتکی (سید سند) در سال ۸۶۶ ه.ق در محله دشتک شیراز به دنیا آمد. وی متفکری الهی و دانشمندی جامع بود که در زمینه‌های مختلف علمی از ادبیات و ریاضیات و طب گرفته تا هیئت و نجوم، و از فقه و اصول و منطق گرفته تا فلسفه و کلام و اخلاق و عرفان و تفسیر دارای تألیفات ارزنده و مهمی است. به همین جهت از او به عنوان جامع معقول و منقول، حاوی فروع و اصول، اکمل اهل نظر، استاد بشر، عقل حادی عشر، ثالث معلمین و اعجوبه روزگار یاد کرده‌اند.^{۱۲}

از اساتید او غیر از پدر بزرگوارش، کسی ذکر نشده است، اما چون سید سند فاقد چنان جامعیتی بود، به نظر می‌رسد غیاث‌الدین علوم غیرعقلی را از بزرگان دیگری در شیراز فرا گرفته باشد. وی پس از شهادت پدر در سال ۹۰۳ ه.ق / ۱۴۹۷ م توسط ترکمنها، به تنهایی عهده‌دار کرسی تدریس در مدرسه منصوریه و یگانه پرچمدار حکمت و فلسفه در شیراز شد. او شاگردان بسیاری را تربیت کرد که مهمترین آنها فرزندش صدرالدین محمدثانی، کمال‌الدین حسین اردبیلی معروف به الهی، جمال‌الدین محمود شیرازی، ملا حبیب‌الله باغنوی معروف به میرزاجان شیرازی، میرفخرالدین استرآبادی معروف به سماکی بوده‌اند.

با وجود جامعیت غیاث‌الدین منصور، شهرت او در حکمت است. در بیشتر آثار خود به تعدیل و تقریب بین مکتب اشراق و مثناء همت گماشته است. چنانکه کتاب التجرید او به نام الاشارات و التلویحات خوانده شده، زیرا آن را به صورت تلفیقی از شیوه مثنائی اشارات و روش اشراقی تلویحات نگاشته است.

وی شروح و حواشی متعددی بر اشارات و شفا و هیاکل‌النور نوشته است که خود، گواه بر تسلط او بر فلسفه مثناء و حکمت اشراق است.

در کلام نیز طرفدار کلام کاملاً عقلی و برهانی بوده و جمود و ظاهرگرایی متکلمان و شیوه جدلی آنها را در اثبات موضوعات، مورد انتقاد قرار داده و در موارد متعددی به آنها حمله کرده است.

تفسیر او نیز جنبه کلامی دارد و ضمن الهام از قرآن و احادیث اهل بیت (ع) به بررسی کلامی مطالب طرح شده در قرآن می‌پردازد.^{۱۳}

وجود دو مدرسه رقیب فلسفی در حوزه شیراز، به رهبری جلال‌الدین دوانی و صدرالدین دشتکی، منازعات فراوانی را در مسایل فلسفی، منطقی و کلامی برانگیخت که در اکثر این منازعات و مباحثات، غیاث‌الدین منصور نیز حضور داشت. گفته می‌شود وی از همان جوانی (حدود ۱۷ سالگی) داعیه مناظره با محقق دوانی داشته است، چنانکه در رد کتاب شواکل‌الحوار فی شرح هیاکل‌النور جلال‌الدین، در سن ۱۸ سالگی به تألیف کتاب پرداخته است که حکایت از توان و استعداد عمیق فلسفی او دارد.^{۱۴} در برخی از این مناظرات که غیاث‌الدین با انگیزه دفاع از پدر در مقابل دوانی انجام داده، از هیچ طعنه و تعریضی نسبت به دوانی فروگذاری نکرده است. ارجاع چنین رفتاری به کینه او در جوانی از دوانی به علت رفتار نامناسب دوانی با او، بسیار خام و ناپخته می‌نماید. در این خصوص، توجه به نکات زیر لازم و ضروری است:

اول آنکه، همه ردیه‌های غیاث‌الدین علیه دوانی در دوره جوانی او بوده که طبعاً پرخشجو و پرشور بوده است. اما در عین حال، این منازعات آثار و برکات علمی فراوانی در پی داشته است، کما اینکه هر چه زمان پیش‌تر رفته، وی جدل را در مباحثات و مشاجرات خود کنار گذاشته و حکیمانانه‌تر و پخته‌تر عمل می‌کند. چنانکه در کشف‌الحقایق‌المحمدیه که جزو آخرین آثار اوست، جلال‌الدین را با عنوان "المولی الفاضل" خوانده است.

دوم، منش و شیوه زندگی دوانی و غیاث‌الدین بسیار متفاوت بوده است. دوانی، اگر هم شیعه بوده تا آخر عمر از اظهار آن خودداری کرده و با بزرگان اهل سنت و حدیث، نشست و برخاست داشته و به مال و جاه و درهم و دینار علاقه وافر داشته است که این با مناعت طبع غیاث‌الدین و پرهیز او از اشرافیت و پیشگامی‌اش در اظهار تشیع، در تضاد کامل بوده است، این دو دیدگاه متفاوت، باعث برخورد و مشاجرات زیادی بین آنها می‌شده است.

سوم، دوانی شاگرد قوام‌الدین کربالی و او نیز شاگرد میرسید شریف بوده است. غیاث‌الدین در رساله کشف‌الحقایق‌المحمدیه افراد مذکور را متکلم می‌داند و نه فیلسوف، حتی معتقد است که این سه، ناخالصی‌هایی را وارد فلسفه کرده‌اند. اما پدرش را شاگرد سید مسلم فارسی دانسته و سلسله حکمت اندوزی او را به ابن‌سینا می‌رساند، لذا برخورد پدر و به تبع او، خودش را، برخورد یک حکیم و یک متکلم می‌داند.^{۱۵} شاید به همین سبب ملاصدرا در داوری و محاکمات خود بین دوانی، سید سند و

غیاث‌الدین منصور، اغلب دیدگاه‌های دوانی را ردّ و مواضع سید سند و غیاث‌الدین را تقویت نموده است.

رساله حاضر

رساله حاضر سؤال و جوابی است بین دوانی و پسرش و در نهایت نقد و بررسی غیاث‌الدین دشتکی در خصوص پرسش و پاسخ مذکور.

این رساله منحصر به فرد است و تنها نسخه‌ای که از آن می‌شناسیم، نسخه: ۱۸۲۲/۱۳ مجلس شورای اسلامی است و تصحیح حاضر بر اساس آن انجام یافته است.

سؤال سعدالدین اسعد، فرزند دوانی، از پدر در مورد تعارض آیه ﴿و هو معکم اینما کنتم﴾^{۱۶} با حدیث نبوی: «کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان»^{۱۷} است. از آنجا که معیت، امری طرفینی است، آیه شریفه مستلزم معیت بندگان با خداوند است و حال آنکه منطوق حدیث نبوی، معیت غیر را به طور مطلق از خداوند نفی می‌کند.

دوانی در پاسخ، منافات آیه مذکور را با حدیث به طور کلی منتفی دانسته و بیان می‌دارد که آنچه از آیه بر می‌آید آن است که مخلوقات از معیت با خداوند تعالی منفک و جدا نیستند و به عبارتی هر جا که بنده باشد، معیت خداوند با او نیز محقق خواهد بود. اما آنچه حدیث مذکور درصدد بیان آن است این است که خداوند تعالی از معیت با بندگان منفک و جداست و به تعبیری دیگر خداوند تعالی قبل از ایجاد مخلوقات، منفک از معیت با آنها بوده است.

در مرحله بعد گویا سعدالدین که از پاسخ پدر قانع نشده، هنوز شبهه را با برجا دانسته و می‌گوید: در پاسخ فوق، معیت غیر، از خداوند تعالی قبل از ایجاد و بعد از ایجاد نفی شده است و حال آنکه منطوق حدیث آن است که هم اینک نیز چیزی با خداوند نیست.

دوانی در پاسخ می‌گوید: با وجود آن که سخنی از معیت در زمان حال در حدیث مذکور به میان نیامده است، اما چنانچه «معیت در زمان حال» نیز جزو حدیث مذکور باشد، باید به معنای علوی ذاتی خداوند از معیت در زمان حاضر در نظر گرفته شود، همچون گذشته. بدان معنا که خداوند از معیت با مخلوقات قبل از ایجاد ذاتاً، مرتباً و زماناً، منفک بوده است، اما پس از خلق، هر چند زماناً معیت دارد، اما به حسب مرتبه، انفکاک از معیت باقی است.

برخی از صوفیه گفته‌اند: معیت در اینجا به معنای صور علمی است و از آنجایی که این معنا دارای نسبت متکرره و دو جانبه نیست، بنابراین خداوند با بندگان است اما مخلوقات با خدا نیستند، و اینک نیز همچون گذشته است و هیچ موجودی احاطه ادراکی و حضور علمی نسبت به باری تعالی ندارد.

غیاث‌الدین دشتکی که نه سؤال را سؤالی اساسی و نه جواب را جوابی در خور دانسته است، در باب موضوعیت نداشتن سؤال می‌گوید: معیت بر معانی متفاوتی اطلاق می‌شود که از آن جمله، مواردی است که مستلزم معیت و همراهی طرفینی و دو جانبه است و مواردی است که چنین نیست. و در مواضع زیادی، مراد از معیت، محافظت و امداد و اعانت و اطلاع بر احوال است.

در مورد آیه مورد بحث، منظور معیت خداوند با بندگان است و چنین امری مستلزم معیت بندگان با خدا نیست.

اما در مورد موضوعیت نداشتن جواب، می‌گوید: پاسخ اولیه دوانی، دفع سؤال نمی‌کند و حمل معیت مذکور در حدیث بر حضور علمی نیز جایگاهی نداشته و نیازی به طرح آن نبوده است.

آنچه از مراجعه به تفاسیر مختلف در باب تفسیر آیه «و هو معکم اینما کنتم» بدست می‌آید، آن است که معیت خداوند با بندگان به معنای زیر در نظر گرفته شده است: الف) علم خداوند به بندگان به گونه‌ای که هیچ امری از اعمال و احوال آنها بر او پوشیده نیست.^{۱۸}

ب) شمول و احاطه علم و قدرت خداوند بر مخلوقات^{۱۹} (معیت مجازی).
ج) وجود ممکنات عین ربط به قیوم تعالی است و این به معنای قوام وجود و کمالات ناشی از هر موجودی به مبدأ آفرینش است و کنه و حقیقت این نحوه از معیت جز بر خداوند و راسخان در علم پوشیده است.^{۲۰}

د) معیت، مجهوله الکنه است. بدین معنی که معیت خداوند با بندگان نه معیت در وضع، مکان، زمان، محل، حال، فعل، انفعال و حرکت و انتقال است و نه معیت در وجود؛ زیرا او قبل از هر موجودی، موجود بوده است.^{۲۱}

ه) معیت به معنای قدرت و علم بر عموم بندگان و به معنای رحمت و نصرت بر مؤمنان است.^{۲۲}

و) معیت به معنای علم و حفظ و حراست نه به معنای معیت در مکان و جهت و حیث.^{۲۳}

ز) معیت به معنای قدرت و علم و تسلط و مراقبت و آگاهی بر اعمال بندگان.^{۲۴}
ح) معیت به سبب قدرت و ایجاد و تکوین و علم به ظواهر و بواطن بندگان.^{۲۵}
ملاصدرا در کتاب الاسفار الاربعه در مواردی چند به آیه مذکور استناد کرده و در تأیید مطالب خود از آن بهره برده است، از آن جمله:

الف) در باب آنکه وجود واجب تعالی که از نظر قوت و شدت غیرمتناهی بوده و محدود به هیچ حدّ و غایتی نمی‌باشد، جامع کل حدّ وجودی بوده و هیچ امری مابین او در وجود نیست و هیچ غیری که متمایز با او باشد وجود ندارد و همه اشیاء در او و با اویند.^{۲۶}

ب) در باب اینکه علم به آنچه بی‌نیاز از سبب و مقوم است، اولی و بدیهی است، و لذا بر ذات واجب الوجود نه برهان می‌توان اقامه کرد و نه حدّی. و با وجود آنکه او هیچ سببی اعم از سبب وجود و سبب قوام و سبب ماهیت ندارد، امّا هیچ وجودی از موجودات بی او و خالی از او نیستند.^{۲۷}

ج) در باب اشتغال بسیط الحقیقه نسبت به جمیع حقایق. خداوند کمال اشیاء را قبل و بعد از آنکه به آنها نسبت دهد، به خود نسبت می‌دهد و خود را با همه کمالات همراه می‌خواند.

از نظر ملاصدرا بین شمول واجب نسبت به همه موجودات و سلب اشیاء از او تناقضی نیست و رفع تناقض این دو به تفاوت محمول آنهاست. اشیاء بر بسیط الحقیقه از جنبه کمال خود حمل می‌شوند و از جهت کاستی و نقص خود سلب می‌گردند. در قضیه موجه، محمول جنبه وجودی اشیاء و در قضیه سالبه، محمول جهت نقص و ضعف آنهاست.^{۲۸}

متن رساله جلال الدين دواني

هو الله تعالى شأنه

سؤال سأله سعدالدين أسعد عن أبيه العلامة الدواني، قال الله سبحانه و تعالى: «و هو معكم أينما كنتم»^{٢٩}، و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «كان الله و لم يكن معه شيء و الآن كما كان»^{٣٠}. و من البين أنّ المعية من الجانبين، فالآية الكريمة يستلزم معية العباد له و منطوق الحديث النبوي نفى معية الغير مطلقاً عنه تعالى.

فان أفيد وجه التوفيق بينهما، كان منضمّاً بسائر الإضافات من الله تعالى بخلود ظلالكم على كافة المسلمين إلى يوم الدين.

فأجاب أبوه المولى الدواني، لامنافاه أصلاً، فإنّ حاصل الآيه عدم انفكاك العبد عن معيته تعالى و حاصل الحديث انفكاكه تعالى عن معية العبد. فمحضّ الأولى أنّه كلّما وجد العبد، يتحقّق معية الله تعالى له. و محضّ الثاني أنّه تعالى قبل ايجاد المخلوقات منفكّ عن معيتها، و لا شبهة في ذلك، كما في اللازم الأعمّ فإنّ الملزوم لا ينفكّ عنه و هو منفكّ عن الملزوم، الله أعلم.

ثمّ سأله ابنه: الظاهر أنّ شبهة لا يندفع بذلك مطلقاً لما في الحديث من أنّه تعالى الآن كما كان. فنفي معية الغير عنه تعالى يشمل ما قبل الإيجاد و ما بعده. فقال أبوه: المعية ليست في الحديث الصحيح و مع ذلك فمعناه الآن كما كان بحسب العلوّ الذاتى عن المعية، فيكون حاصله أنّه كان متعالياً ذاتاً و مرتبةً و زماناً و هو الآن كما كان عليه من الانفكاك بحسب المرتبة، و إن حدث المعية الزمانية؛ هذا.

و قال بعض الصوفية: إنّ المعية هنا بمعنى الصور العلمى، و هذا المعنى ليست من النسب المتكرّره. قال: والله سبحانه مع العبد و ليس العبد معه، كما أنّه تعالى كان و لم يكن معه شيء، أى بالحضور العلمى، فهو الآن كذلك، أى ليس معه شيء بالحضور العلمى و الإحاطة الإدراكية.

و كتب غياث الحكماء و برهان العلماء عليهما، لا السؤال و لا الجواب جواب. أمّا السؤال، فلأنّ المعية يطلق على معان^{٣١}: منها ما يستلزم أن يكون من الجانبين، و منها ما لا يستلزم هذا. فإنّ كثيراً ما يراد بها المحافظة و الإمداد و الإعانة و الاطلاع على الأحوال كما لا يخفى على من يعرف العرف. و قوله المعية من الجانبين كلّها ممنوع. و الاستفادة من الآية الكريمة أنّ الله تعالى مع العباد، و لا يلزم من هذا أن يكون مع العبد بوجه يكون العبد معه.

و مفاد قوله صلى الله عليه و آله: "كان الله و لم يكن معه شيء و الان كما كان" ظاهر، و ظاهر أنه لا ينافي ما تقدّم بوجه إن لم يكن معه، و إن كان معه، فالمعية لا يستلزم أن يكون العبد معه.

و أمّا الجواب فظاهر أنه ما قرّره أولاً لاندفع السؤال و ما قرّره آخراً من أنّ المعية فى الحديث محمول على الحضور العلمى، لا يلتفت إليه و لا حاجة إلى ارتكابه. و السلام.

پى نوشتها

۱. شريف، ميان محمد، تاريخ فلسفه در اسلام، مركز نشر دانشگاهى، ج ۲، ص ۴۱۵؛ دوانى، على، شرح زندگانی جلال‌الدين دوانى، قم، ۱۳۳۵، ص ۴۷-۴۸.
۲. برکت، محمد، کتاب‌شناسى مکتب شیراز، بنیاد فارس‌شناسى، شیراز، ۱۳۸۳، صص ۳۳-۱۱۳.
۳. ر.ک: شوشترى، قاضى نورالله، مجالس المؤمنین، انتشارات کتابفروشى اسلامیه، ج ۲، ص ۴۱۵؛ الموسوى الخوانسارى، محمدباقر، روضات الجنات فى احوال العلماء و السادات، چاپ اول، الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱ هـ. ق / ۱۹۹۱ م، صص ۲۳۷-۲۳۸.
۴. دوانى، جلال‌الدين محمد و الخواجوى اصفهانى، اسماعيل، الزوراء در ضمن سبع رسائل، به كوشش سيد احمد تويسركانى، نشر ميراث مکتوب، ۱۳۸۱، ص ۱۷۴.
۵. همان، ص ۱۷۵.
۶. همان، ص ۱۷۶.
۷. همان، ص ۲۰۹.
۸. همان، ص ۱۷۷.
۹. همان، ص ۱۷۸.
۱۰. دوانى، رساله نورالهدايه در ضمن الرسائل المختارة، تصحيح سيد احمد تويسركانى، کتابخانه عمومى اميرالمؤمنين (ع)، اصفهان، ص ۱۱۵.
۱۱. همان، ص ۱۱۴.
۱۲. کاکايى، قاسم، «آشنایى با مکتب شیراز»، خردنامه صدره شماره پنجم و ششم، ص ۸۳ و کربن، هانزى، تاريخ فلسفه اسلامى، ترجمه جواد طباطبائى، چاپ اول، انتشارات کوير، ج ۲، ص ۱۴۳.
۱۳. کاکايى، قاسم، «آشنایى با مکتب شیراز»، خردنامه صدره شماره هفتم، خرداد ۱۳۷۶، ص ۶۷.
۱۴. همان، ص ۶۶ و کوربن، هانزى، تاريخ فلسفه اسلامى، ص ۱۴۵.
۱۵. کاکايى، قاسم، «آشنایى با مکتب شیراز»، خردنامه صدره شماره هفتم، ص ۶۶.
۱۶. حديد / ۴.
۱۷. آيت‌الله جوادى آملی درباره اين حديث بيان مى‌کنند که: اصل حديث «كان الله و لاشيء معه» است بدون

عبارت «و الآن كما كان». که در صحیح بخاری، باب التوحید و بدء الخلق و در مسند احمد بن حنبل (ج ۲، ص ۴۳۱)، فتوحات مکیه (۵۶/۲) و التجلیات الالهیه (ص ۱۱۸) آمده است. از گروهی از عرفا نظیر جنید بغدادی منقول است که چون این روایت را شنید گفت: و «الآن كما كان»، یعنی هم اینک نیز با او چیزی نیست.

روایتی که اهل معرفت آن را نقل نموده‌اند به انضمام آنچه که جنید بغدادی به هنگام شنیدن آن گفت، به بیانی دیگر در توحید صدوق (ص ۱۴۱) از امام صادق (ع) منقول است: «إن الله تبارک و تعالی کان و لا شیء غیره، و نوراً لا ظلام فیہ و صادقاً لا کذب فیہ و عالماً لا جهل فیہ و حیاً لا موت فیہ و كذلك هو الیوم و كذلك لا یزال ابداً» (جوادی آملی، ریحی مختم شرح حکمت متعالیه، چاپ اول، مرکز نشر اسراء، بخش پنجم از جلد دوم، ص ۱۹۷-۱۹۸).

۱۸. از جمله مفسرانی که معیت را به معنای علم دانسته‌اند می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

الف) میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تحقیق علی اصغر حکمت، امبیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ج نهم، ص ۴۷۸. میبیدی آورده است: «اتفق العلماء قديماً و حديثاً ان معناه: علمه معکم».

ب) طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج نهم، ص ۵۱۹.

ج) رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۰۸ ق، ج ۱۹، ص ۱۴.

د) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۴۷.

۱۹. از جمله مفسرانی که معیت را به معنای علم و قدرت دانسته‌اند می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

الف) بیضاوی، عبدالله عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۸ ق، ج ۵، ص ۱۸۵.

ب) اندلسی، ابوحنبل محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۰، ص ۱۰۱. ابوحنبل در این که معنای معیت، علم و قدرت است ادعای اجماع کرده است.

ج) فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، انتشارات الصدر، چاپ ۲، تهران، ۱۴۱۵ ق، ج ۵، ص ۱۳۳.

د) قرطبی، محمد بن احمد، الجامع الأحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ ش، ج ۱۸، ص ۲۳۷.

۲۰. بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین، مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱ ش، صص ۱۲۲-۱۲۳؛ گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، چاپ ۲، موسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ص ۵۶۰.

۲۱. صدرالمتهلین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجوی، چاپ ۲، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲۲. میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۹، ص ۴۷۸.
۲۳. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی، چاپ ۳، بیروت، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۹، ص ۴۹۹.
۲۴. زحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، چاپ ۲، دارالفکر المعاصر، بیروت، دمشق، ج ۲۷، ص ۲۹۲.
۲۵. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۴۹۹.
۲۶. شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الأربعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۷، ص ۲۷۴.
۲۷. همان، ج ۳، ص ۴۰۰ و ج ۶، ص ۳۷۴.
۲۸. همان، ج ۲، ص ۳۷۲.
۲۹. حدید / ۴.
۳۰. مرجع حدیث بدون عبارت «و الآن كما كان»، صحیح بخاری، باب التوحید و بدء الخلق. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۳۱. توضیح در مورد حدیث در مقدمه مقاله آورده شده است.
۳۱. در متن "معانی" است.



تصویر صفحہ آغازین رسالہ جلال الدین دوانی

دورہ جدید، سال ششم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۷ (پیاپی ۴۱)